Quran and Hadith Studies علوم قرآن و حدیث

HomePage:https://jquran.um.ac.ir/ Vol. 54, No. 1: Issue 108, Spring & summer 2022, p.107-130

Online ISSN: 2538-4198 Print ISSN: 2008-9120

Receive Date: 28-02-2021 Revise Date: 28-07-2021 Accept Date: 28-09-2021

DOI: 10.22067/jquran.2021.69168.1067 Article type: Original

Historical Analyzing the Hadith about "condemnation of the crazy" in the *Ḥadīqat al-Shīʿa*

Ali Adelzadeh, Masters student, University of Tehran

Email: aliadelnajm@gmail.com

Abstract

This paper deals with one of the unique narrations of the book "*Ḥadīqat al-Shīʿa*" which is about "condemnation of the crazy". The hadith has been narrated by *Imam Ḥasan al-Askarī*(AS) and attributed to *Alī ibn Bābiwayh's Qurb al-Isnād.* However, there are many ambiguities about its claimed isnad and text. There is no relationship between this narration and its attributed circumstances. On the other hand, the collected data regarding the situation in which *Ḥadīqat al-Shīʿa* was created show that it is consistent completely with the minor and real events of that historical condition. Accordingly, it is possible to analyze this narration exactly from a historical point of view. Also. By pursuing and expanding this idea, interesting information can be obtained about the origin of this hadith, as well as the manner of creating *Ḥadīqat al-Shīʿa*, and its author. The findings show that the creation of this narration is related to *Sayyid Muhammad Mīrluhī Sabziwārī*'s disputes with Sufis in the 11th century.

Keywords: The hadith about condemnation of the crazy, *Ḥadīqat al-Shīʿa*, to *Sayyid Muhammad Mīrluhī Sabziwārī*, Idrāʾ al-Āqilīn wa *Ikhzaʾ al-Majānīn*, Historical analysis

Quran and Hadith Studies **علوم قرآن و حدیث**

سال ۵۴ - شماره ۱ - شماره پیاپی ۱۰۸ - بهار و تابستان ۱۴۰۱، ص ۱۳۰ - ۱۰۷ HomePage:https://jquran.um.ac.ir/

شاپا چاپی ۹۱۲۰-۲۰۰۸ شاپا الکترونیکی ۴۱۹۸-۲۵۳۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۱۰ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۵/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۷/۰۶

نوع مقاله: پژوهشی DOI: 10.22067/jquran.2021.69168.1067

تحلیل تاریخی روایتِ نکوهش دیوانگان در حدیقة الشیعة[۱]

علي عادل زاده

دانشجوي كارشناسي ارشد دانشگاه تهران

Email:aliadelnajm@gmail.com

چکیده

در این مقاله، یکی از احادیث منحصربه‌فردِ کتاب حدیقة الشیعة در نکوهش دیوانگان، محور پژوهش قرار گرفته است. این حدیث از امام حسن عسکری (ع) روایت شده و به قرب‌الاسنادِ علی‌بن‌بابویه منسوب است. درباره متن و سند ادّعا شده برای این حدیث ابهامات زیادی مطرح است. میانِ این روایت و فضایی که به آن نسبت داده شده، مناسبتی دیده نمی‌شود. از سوی دیگر با گردآوری اطلاعات گوناگون درباره فضای پیدایش حدیقةالشیعة می‌توان نشان داد حدیث نکوهش دیوانگان با رویدادهای جزئی و عینی آن بستر تاریخی کاملاً منطبق است. بر این اساس می‌توان تحلیل تاریخی دقیقی از حدیث مذّمت دیوانگان ارائه داد و با پیگیری و بسط این ایده، اطّلاعات جالبی در راستای ریشه‌یابی این حدیث و نحوه پیدایش و پدیدآورنده کتابِ حدیقةالشیعة به دست آورد. بر اساس نتایج این پژوهش، پیدایش این حدیث به منازعات سید محمد میرلوحی سبزواری با صوفیان قرن ۱۱ق مرتبط است.

کلیدواژه‌ها: حدیث نکوهش دیوانگان، حدیقةالشیعة، سید محمّد میرلوحی سبزواری، ادراءالعاقلین و اخزاءالمجانین، تحلیل تاریخی.

۱. در نوشتن این مقاله، از راهنمایی و مساعدت پژوهشگران گرانقدر، آقایان رسول جزینی، دکتر سعید طاووسی، عمیدرضا اکبری و حامد صابر بهره برده‌ام که لازم است از ایشان سپاسگزاری کنم.

مقدمه

کتاب حدیقة الشیعة، منسوب به مولی احمد اردبیلی (م۹۹۳ق) یکی از جنجالی‌ترین کتبِ تاریخ حدیث شیعه از عهد صفوی به این سو بوده است. اهمیت این کتاب، بیشتر به جهتِ روایاتِ منحصر به فرد آن در ذمّ صوفیه است. از همان آغاز، اصالت یا عدمِ اصالتِ این کتاب معرکه آراء قرار گرفته و دیدگاه‌های گوناگونی پیرامون آن شکل گرفته است (نک: دوستی، سرتاسر). این مسأله کهنه را می‌توان با نگاهی نو، بررسی کرد. می‌دانیم که هر متنی که نگاشته می‌شود، به طور طبیعی، فضای تاریخی پیدایش خود را در خود بازتاب می‌دهد و از سوی دیگر بر فضای پیرامونِ خود به فراخورِ اهمیتش، تأثیراتی بر جای نهاده و در منابع دیگر بازتاب می‌یابد. متنِ حدیقة الشیعة را نیز می‌توان از این جهت واکاوی نمود و با در نظرداشتن ماهیّت آینه‌ای هر متن، فضای تاریخی پیدایش آن را کشف کرد. در این مقاله، یکی از روایاتِ منحصر به فردِ حدیقة الشیعة، در نظر گرفته شده و این روش پژوهش درباره آن به کار رفته است.

در حدیقة الشیعة آمده است: «و علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی در کتاب قرب الاسنادش روایت کرده از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابی هاشم جعفری که گفت: سئل ابو محمد العسکری عن المجنون، فقال علیه السّلام: ان کان موذیاً فهو فی حکم السّباع و الّا ففی حکم الأنعام؛ یعنی پرسیدند از امام حسن عسکری علیه السّلام از حالت دیوانه؟ آن حضرت فرمود که اگر رنجاننده و آزاررساننده باشد در حکم درندگان باشد و الّا در حکم حیوانات خواهد بود» (حدیقة، ۷۶۸/۲).

در حد یافته‌های نگارنده، پیش از حدیقة الشیعة این حدیث در منبع دیگری یافت نمی‌شود؛ امّا پس از آن به منابع دیگر راه یافته است (برای نمونه: مجذوب تبریزی، ۱۰۲/۱؛ نوری، ۲٤۱/۱۳). گر چه، این حدیث بر آراء فقهی و اعتقادی، اثر چندانی نگذاشته، ولی تحلیل تاریخیِ آن هم از جهتِ اصالت‌سنجی حدیقة الشیعة و شناسایی نویسنده آن و هم از جهت روش‌شناسی پژوهش‌های اعتبارسنجی احادیث، نتایج ارزنده‌ای خواهد داشت.

درباره این حدیث، در نگاه نخست ابهامات و سؤالاتی مطرح می‌شود مانندِ این که قرب الاسنادِ علی بن بابویه چگونه در دسترس نویسنده حدیقة الشیعة بوده؟ در حالی که با وجود جستجوی بسیار، هیچ نشانی از آن در طول چند قرن دیده نمی‌شود؛ جز آن که در فهارس متقدّم از آن نام برده‌اند (نجاشی، ۲۶۱؛ طوسی، ۲۷۴؛ ابن شهرآشوب، ۱۰۰).

از سوی دیگر، مقصودِ پرسشگر از این سؤال کلّی و مقصودِ امام از آن پاسخِ مطلق روشن نیست. در سؤال و جواب، هیچ جهتِ فقهی یا حتّی اعتقادیِ مشخّصی لحاظ نشده است. معلوم نیست چرا ابو هاشم جعفری، درباره دیوانه به نحو کلّی سؤال پرسیده است؟ از چه جهت، دیوانه رنجاننده، چون درندگان و

دیوانه بی‌آزار، چون چهارپایان است و آثار و لوازم این همانندی در کدام حیطه عملی، نمود می‌یابد؟ گویی غرض پرسش‌کننده صرفاً سؤال از خوبی و بدی دیوانه به نحوِ مطلق و کلّی است. چرا باید ابو هاشم جعفری چنین سؤالی را بپرسد؟ آیا در آن ظرف تاریخی، ابهام و اختلافی در این زمینه وجود داشته است؟ از سوی دیگر، پاسخ امام نیز مطلق است، گویی غرض، تنها کوبیدن و مذمّت بی قید و شرطِ دیوانگان است.

با وجود جستجو در فضای تاریخی زمانِ امام عسکری (ع) شاهدی از اهمیت یافتنِ مسأله دیوانگی و نزاع بر سر آن دیده نمی‌شود. از سوی دیگر در بخش مذمّت تصوّف در حدیقة الشیعة، دستِ کم پنج بار صوفیان به خاطرِ دوست داشتن دیوانگان مذمّت شده و این حدیث نیز در همان راستا نقل شده است (حدیقة، ۶۷۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۸۳، ۸۰۳). این مسأله خود نشان‌دهنده اهمیت یافتنِ موضوع دیوانگی و ارتباط آن با تصوّف، در موقعیتِ تاریخیِ پیدایش حدیقة الشیعة است.

بنابراین با حدیثی مواجهیم که از سویی مناسبتش با موقعیت تاریخی که به آن نسبت داده شده (روزگار امام عسکری علیه السلام) معلوم نیست، و از سویی با موقعیت تاریخی که در آن برای اولین بار ارائه شده (روزگار تألیف حدیقة الشیعة) متناسب است. از این رو به نظر می‌رسد، بررسی موقعیّت تاریخی تألیف حدیقة الشیعة و واکاوی فضای پیدایش آن بتواند به ریشه‌یابی این حدیث کمک کند. نگارنده در مقاله دیگری توضیح داده است که موقعیّت واقعی پیدایش حدیقة الشیعة در بازه زمانی ۱۰۵۸-۱۰۶۰ق و به احتمالِ زیاد در شهرِ اصفهان بوده است (عادل زاده، موقعیّت تاریخیِ تألیف حدیقة الشیعة، ۱۴۰۰/۵/۱۷). در این مقاله با در نظر داشتنِ نتایج تحقیقاتِ پیشین، روایتِ مورد نظر تحلیل می‌شود.

۱. جایگاه مدح و ذمّ دیوانگی در فضای گفتمانی قرن ۱۱ق

اشاراتِ چندباره بخشِ الحاقی حدیقة الشیعة در بد شمردنِ دیوانگان را باید نشان‌دهنده یک دغدغه، معضل یا رخدادِ اجتماعی دانست. برای به دست آوردن، شناختِ عمیق‌تر از این جنبه اجتماعی، لازم است فضای تاریخیِ پیدایش حدیقة الشیعة یعنی وضعیّت اصفهان در میانِ سال‌های ۱۰۵۸ تا ۱۰۶۰ق واکاوی شود.

الف. پیشینه مدح دیوانگی در میان صوفیان و نمود آن در قرن ۱۱ق

نمونه‌های بسیاری در صوفیانِ متقدّم و متأخّر می‌توان یافت که دیوانگی را ستوده یا به آن تظاهر کرده‌اند. ستایش جنون یا دیوانه‌نمایی، در تاریخِ فرهنگ و ادب صوفیه، ابعاد گسترده‌ای دارد و تا کنون چندین پژوهش درباره آن انجام شده است. برای نمونه به این مقالات رجوع شود: الجنابی، ظاهرة الجنون

فی الشعر الصوفی، ۲۰۰۹م؛ پور جوادی، تحلیلی از مفاهیم عقل و جنون در عقلاء مجانین، ۱۳۶۶؛ سیاه کوهیان، هاتف، دیوانه‌نمایی و دیوانه‌نماها در مثنوی معنوی، ۱۳۸۸؛ همو، عقلاء المجانین و اطوار و کیفیت جنون آنها در فتوحات مکیه ابن عربی، ۱۳۹۱؛ عباسی و هاشمی، جنون شبلی به مثابه نقاب، ۱۳۹۳؛ علیزاده و محمدی، مطالعه گفتارهای شخصیت دیوانگان در مثنوی‌های عطار بر اساس رابطه آنان با مخاطب، ۱۳۹۴.

از مقالات پیش‌گفته به خوبی برمی‌آید که مسأله دیوانگی و دیوانه‌نمایی پیوندی ناگسستنی با تصوّف داشته است. بنابراین با توجّه به رواجِ تصوّف در ایرانِ عصر صفوی (نک: تشکری و نقیبی، ۵۵-۶۰)، دور نیست که در آن روزگار تقدیس دیوانگی نیز نمود پیدا کرده باشد.

محرابی کرمانی -که خود از صوفیه بوده- در سال ۹۳۹ق در کتابِ تذکرة الأولیاء، توصیفی دقیق و مبسوط از این نگاه اجتماعی رایج ارائه کرده است. او بخش پایانی کتاب را به «ذکر مجاذیب و مجانین کرمان» اختصاص داده و می‌نویسد: «در هر شهر که مجانین و مجاذیب باشد، قرینه آبادانی و حسن عاقبت و سبب عافیت آن مملکت باشد و اگر ایشان نمانند یا از آن محل بروند نشانه پریشانی و تفرقه آن شهر و بلاد باشد؛ چرا که ایشان را صفحه خاطر صاف است و حادثات آن چه عارض می‌شود بر آن جا عکس می‌اندازد؛ پس هر چه از ایشان صادر می‌شود قولاً و فعلاً منتظر نتیجه آن باید بود که خالی از چیزی نیست و به رموز و اشارت از ایشان سر می‌زند» (محرابی، ۱۸۹-۱۹۰).

محرابی در ادامه سببِ خرابی و انحطاط کرمان را از بین رفتن دیوانگان می‌داند و سپس تعداد زیادی از دیوانگان را نام می‌برد که دارای خرق عادت بودند و مردم کرمان به آن‌ها اعتقاد داشتند و محرابی خود به خدمت برخی از آن‌ها رسیده است. با این که آن‌ها را به عریانی، کفرگویی، کشف عورت، امور زننده، خوردن ناپاکی‌ها و ... وصف می‌کند، در عین حال از اعتقاد و ارادت خود و مردم به آن‌ها می‌نویسد و کرامات بسیار به آن‌ها نسبت می‌دهد! (همان، ۱۹۰-۲۰۲) و می‌نویسد: «حالا در این تاریخ که سنه خمس و عشرین و تسعمائة تا سنه ۹۳۹ که هنگام تحریر این تذکار است بعضی مجاذیب و مجانین ظاهر شده‌اند امید هست که به برکت ایشان رفاهیت و فراغی پیدا شود» (همان، ۱۹۵).

البته روشن است که تقدیس دیوانگان، هر قدر هم رواج داشته، به مقتضای سرشت و مصلحت آدمیان، نمی‌تواند رویکردی همگانی بوده باشد؛ چنان که شاردن در توصیف بیمارستان دارالشفاءِ اصفهان می‌گوید: «من هرگز در آنجا بیمار ندیده‌ام. تنها هفت یا هشت دیوانه در آنجا به سر می‌برند که با زنجیر سر و گردن و دست و پایشان را به هم وصل کرده‌اند و در محوطه‌ای کاملا محصور بدون وسایل زندگی نگه داشته‌اند.. در این بیمارستان به خوش‌رویی و لطف و مدارا با بیماران رفتار نمی‌کنند و با مریضان و دیوانگان چندان

سردمهری و نامردمی روا می‌دارند که بیماران غالباً جـان می‌سـپارند (شـاردن، ١٤٥٧/٤-١٤٥٩ و نیـز نـک: ١٩٠٥/٥).

وحید قزوینی از ملاقات چندباره شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۹ق با صوفی‌ای به نام درویش مجنون که از الکای ترکیه آمده بود خبر داده است (وحید قزوینی، ۶۶۲). هر چند معلوم نیست، این عنوان به دیوانگی و دیوانه‌نمایی به معنای خاصّ آن ربط داشته باشد. در حدیقة الشیعة به زیارتگاه شدن قبرِ دیوانگان نیز توجّه داشته است (حدیقة، ۸۰۳). شاردِن در سفرنامه خود، از زیارتگاهی در اصفهان، به نـامِ مـزار دیوانـه بـابلی سخن می‌گوید؛ امّا با توجّه به توصیفاتی که می‌کند معلوم نیست، دیوانه در ایـن جـا بـه معنـای مجنـون و بی‌خرد است یا به معنای «شجاعِ و دلیر» (شاردن، ۱۴۸۷/۴-۱۴۸۸).

به هر حال، با وجودِ درگیری شدید میـان موافقـان و مخالفـانِ تصـوّف در آن دوره انتظـار مـی‌رود کـه مخالفان صوفیه بر این نقطه ضعف، انگشت نهاده و بر آنان خرده‌گیری نموده باشند. ملا محمد طاهر قمی (م۱۰۹۸ق) صوفیان را به جهتِ مذمّت عقل نکوهش کرده؛ ولی بـه طـور خـاصّ بـه موضـوع دیوانگـان و دیوانه‌نمایان نپرداخته است (محمدطاهر قمی،ص۳۰۲-۳۰۸). البته نمودِ این مسأله در ردیـه‌های نگاشـته شده در دوره‌های بعد دیده می‌شود، مثلاً علی قلی جدید الاسلام (م۱۱۴۶ق) به این موضوع اشـاره کـرده و می‌نویسد: «صوفیان که نصارای این امّت‌اند... در اکثر ماده‌ها عقل را مخل و نامناسـب می‌داننـد و از ایـن جهت است که دیوانگان را بسـیار دوسـت می‌دارنـد و بـه ایشـان اعتقادهـا دارنـد.» (جعفریـان، صـفویه، ٦٠١/٢).

اما این ردیه‌ها می‌تواند تحت تأثیر حدیقة الشیعة بوده باشد و در نتیجه لزوماً گزارش مستقلّی به شـمار نمی‌رود. برای تحلیلِ متنِ حدیقة الشیعة به گزارش‌های مستقلّی در همان عصرِ تألیف نیـاز اسـت. در ایـن میان، تنها گزارشِ صریحی که در این باره در دست است، مربوط به میرلوحی سبزواری است. سید محمـد میرلوحی سبزواری در مقدّمه کفایة المهتدی می‌نویسد:

«... در این که رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که به ظاهر نگرنـد و در امـور تـابع یکـدیگر شـوند شکی نیست و دلیل بر این مطلب، حکایت **شیخ محمد علی مشهدی** و عبداللـه متجـنّن عاقـل را کـافی است... و در مسجد به غناء و سرود اشتغال می‌نمود... و چون دیدند اهل روزگار که ملای مکّار با یکـی از عامیان کج سلیقه کج رفتار، میل به **عبدالله متجنن** نمود و آن ملعون‌ساخته کفرگفتار را که کمتـر اسـت از جیفه و مردار و از سگ کافر تتار به **ولایت و قطبیت ستود**، عوام کالانعام فریب خوردند و آن طور بدبخت فاسدعقیده محیلی را از اولیاء شمردند... هر هوشمند که خواهد که بر حال آن شیخ شـیطان صـفت مطّلـع شود، کتاب **نصیحة الکرام و فضیحة اللئام** کـه حضـرت افـادت و افاضـت‌پناه، یگانـه ایـام، محمـد بـن

نظام‌الدین محمد المشهور بعصام انتخاب نموده از کتاب جناب عدالت‌مآب، مؤید بتأییدات حضرت قادر غافر، ملا محمد طاهر مطالعه نماید و اگر خواهد که آن متجنّن ملحد را بشناسد رساله **ادراء العاقلین و اخزاء المجانین** را که این کمترین نوشته به نظر درآورد. ...» (میرلوحی، کفایة، ۱۰/ب-۱۱/ب).

در این جا سخن از ماجرای شخصی به نام عبدالله متجنّن (=دیوانه‌نما) است که شیخ محمّد علی مشهدی (م۱۰۷۸ق) او را به ولایت و قطبیت ستوده و مردم نیز او را از اولیاء شمرده‌اند. گزارش میرلوحی، به عنوانِ نزدیک‌ترین، بلکه تنها گزارشِ مرتبط با فضای گفتمانیِ حدیقة الشیعة در قرن یازدهم، از اهمّیّت منحصربه‌فردی برخوردار است. از این رو لازم است، شناختِ دقیقی از شخصیّت محمد علی مشهدی و عبد الله متجنّن به دست آورد.

ب. بازشناسی شخصیّت محمد علی مشهدی

میرلوحی، در کفایة المهتدی، خلاصه‌ای از شرح حال شیخ محمد علی مشهدی و عبد الله متجنن را آورده و برای تفصیلِ ماجرا به دو کتابِ نصیحة الکرام و فضیحة اللئام و ادراء العاقلین و اخزاء المجانین ارجاع داده است (میرلوحی، کفایة، ۱۰/ب-۱۱/ب). اگر چه او تنها کتابِ دوم را به خود نسبت داده و کتابِ نخست را از شخصی به نامِ محمد بن نظام الدین محمّد مشهور به عصام، دانسته است؛ امّا بنا بر شواهد موجود، «محمد بن نظام الدین محمّد مشهور به عصام»، نامِ مستعارِ خود میرلوحی است (ذاکری، ۳۴۶؛ عادل‌زاده، بررسی کتاب نصیحةالکرام، ۱۳۹۷/۱۱/۱۴).

میرلوحی در نصیحة الکرام از شیخ محمد علی مشهدی، با عنوان «مقرئ» یاد کرده است (عصام، ۱۲۶/ب-۱۲۸/الف). نجیب‌الدین رضا تبریزی مشهور به زرگر اصفهانی، شاگردِ مشهدی نیز از او با تعبیر«حافظ قرآن و مقرئ بوالحسن» (زرگر، ۳۵۱) و شاملو نیز از او با تعبیر «خلف مقری فرج» یاد کرده است (شاملو، ۱۸۴/۲). محمد علی مشهدی خراسانی، متخلّص به مؤذن، از اقطاب مهمّ سلسله ذهبیه بوده است (مردانی، ۶۳)

میرلوحی، مشهدی را مریدِ «جوکیان و هندویان که به تناسخ قایل‌اند» خوانده (میرلوحی، ادراء، ۲۲/الف-ب) و بارها او را به شعرخوانی و غنا به ویژه در مسجد متّهم کرده است. چنان که با اشاره به او می‌نویسد: «شخصی دیگر از مکاران در مسجد به غنا و سرود و غیر آن از سایر مخترعات و مبتدعات که آن را عبادت نام کرده‌اند می‌پردازد؛ و مسجد را خانه خود گردانیده؛ و تصرف در بنای مسجد کرده؛ اساس آن خانه شریفه را شکافته و از برای خود مستراح ساخته و متجنّنی کفرگفتار ملحدکردار را که نام خود یا حیّ کرده در مسجد جا داده که به بول و غایط اطراف و ساحت مسجد را ملوث می‌گرداند و آن گونه ملحدی را از پیران خود می شمارد.» (میرلوحی، ادراء، ۲۲/الف-ب).

میرلوحی در جای دیگر در وصف مشهدی گفته است: «در مسجد مدارش بر خواندن اشعار ملحدانـه بود و مغنیان و مطربان داشـت و مردمـان نـادان را بـه آن فسـق عظـیم شـیفته خـود می‌گردانیـد» (عصـام، ١٢٨/ب). و نیز درباره او می‌نویسد: «در مسـجد بـه غنـا و سـرود اشـتغال می‌نمـود» (میرلـوحی، کفایـة، ١٠/ب).

با توجّه به سبکِ اشعارِ مشهدی، اتّهام میرلوحی به او در زمینه غنا و شعرخوانی کاملاً موجّـه می‌نمایـد (نک: مشهدی، دیوان، سرتاسر). میرلوحی درباره مشهدی نوشته است: «می‌گفت: عاشقان و عارفان چون از روی شوق غنا کنند معذورند و گاه می‌گفت صوفیه برگزیدگان خدایند و خواننـدگی ایشـان در حسـاب غنـا نیست» (عصام، ١٢٨/ب). مؤید این انتساب آن اسـت کـه مشـهدی، در تحفـه عباسـی، بـابی در «جـواز استماع و آواز خوش» گشوده و به تفصیل از غنا و سماع دفاع کرده و از جمله نوشته است: «شوقی کـه او را حاصل می‌شود از شنیدن آواز خوش، یا به سوی مطلوبی است کـه شـوق او داشـتن، در شـریعت مطلـوب است؛ پس هر چه باعث ازدیاد آن شـود در حقیقـت محبـوب خواهـد بـود...» (مشـهدی، تحفـه، ٤٢٠). همچنین شاگرد مشهدی، داستانِ مناظره مشهدی با مخالفانش درباره غنا را به شـعر درآورده اسـت (زرگـر، ٣٦٥).

میرلوحی، درباره سفرهای مشهدی به اصفهان می‌نویسد: «وقتی دزدانه و جاسوسانه به اصـفهان آمـده در حوالی بازار مسگران نزول کرد و تحقیق نمود که در آن شـهر مـردم سـفیه و نـادان کـه فریـب چرخیـان خورده‌اند فراوانند، پس به خراسان معاودت نمود و با جمعی از دستیاران به بهانه حج به مکه رفـت و در آن رفتن و آمدن اخذ و جرّ بسیار نمود ». در راه بازگشت از حج «به زیارت آقاخانِ مقدّم شتافت» و بار دیگر به اصفهان آمد (عصام، ١٢٦/ب-١٢٧/الف).

این سفرها، حواشی بسیاری داشته و در منابع دیگر نیز بازتاب یافته است. به گفته شاملو، مشهدی یـک بار در سال ١٠٦٢ق و بار دیگر در سال ١٠٦٥ق با جمع زیادی از مردم و به ویژه فقرا و بینوایان به حج رفتـه و مدتی پس از بازگشت به طوس در سفر دوم به اصفهان عزیمت کرده و هنگامی که شـاملو ایـن گـزارش را می‌نوشته، یعنی در سال ١٠٧٦ق، مشهدی در اصفهان به مطالعه کتب حدیث اشتغال داشته است (شاملو، ١٨٥/٢). نجیب تبریزی نیز حکایاتی از حج گزاردنِ مشهدی به نظـم درآورده اسـت (زرگـر، ٣٥٢-٣٥٣). همچنین به گفته تبریزی، یک سال پیش از مرگ شاه عباسِ دوم (م١٠٧٧ق)، مشهدی به اصفهان نقل مکان کرده است. هر چند دوباره به مشهد بازگشته و در سال ١٠٧٨ق در مشهد بوده و در همان سال از دنیـا رفتـه است (همان، ٣٦٦-٣٦٧).

در سفرِ حجِ مشهدی، حواشی مالی زیادی پدید آمده بود که با دعاوی کشف و کرامـات، همـراه شـده

است. میرلوحی در این باره می‌نویسد: «و معجزه بر خود بست که در راه مکه صد تومان قرض کـرده بـودم در وقت مراجعت در فلان شهر به حمام رفتم پاشایی در گرم‌خانه‌ی حمام مـرا دیـد و پرسـید کـه تـو شـیخ محمدعلی نیستی گفتم بلی من شیخ محمدعلی‌ام گفت امام علی مرا امر کرده که صد تومـان قـرض تـو را بدهم و قرضم را ادا کرد بعد از آن از این معجزه که بر خود بسته بود پشیمان شده گفت سیصد تومان در راه مکه قرض کرده ام و طلبکاران تقاضای آن مبلغ می‌نمایند و چـون دیـد کـه مـردم نـادان زیـاده بـر آن بـه او رسانیدند گفت هفتصد تومان قرض دارم و چون اضعاف آن از مردمان نادان تراشید گفت هزار تومان قـرض دارم... صد تومان و دویست تومان و بیشتر و کمتر به او بسیار می‌دادند تا کار به جایی رسـید کـه بـا کمـال وقاحت و بی‌شرمی که داشت دیگر نتوانست گفتن که قرض دارم چون به علانیه بـه او داده بودنـد کـه اکثـر مردمان می‌دانستند از ده هزار تومان متجاوز شده بود؛ سوای آن چه جماعتی به پنهانی به او می‌دادند؛ گفت از کربلا سیدی فرستاده که قـرض بسـیار دارم و فرزنـدان نـزد پاشـایی مرهوننـد و اگـر ادای آن دیـن نکـنم سیدزاده‌ها بنده خواهند بود و به این بهانه هم زر بسیار از سفیهان بازیافت نمـود و مؤمی‌الیـه را دسـتیارانش مخدوم، مخدوم میگفتند و مشارالیه مخدومکرّه خود را جدا در کاروانسرایی جا داده بود و اسباب و نقـود را مخدومکره‌اش در آن جا ضبط می‌نمود و حکایات این مخدوم شوم بسیار است...» (عصام، ۱۲۷/الف).

ولی‌قلی بیگ شاملو (م۱۰۸۵ق)، همین ماجراها را از نگاه دیگری روایت کرده است: «مشهور است که بسیاری از فقرا و مساکین را به زاد و راحلهٔ کم مقدور و میسور او بود، دسـتگیری نمـود. از شـخص صـادق القول مسموع فقیر افتاده که بعد از آن که آن شیخ بی‌نظیر از آن سفر مراجعت نمود، مبلغ یکهزار و چهارصد تومان قرض داشته در عرض اندك روزگاری ادای دین مذکور از خزانهٔ عـامره بخشـندهٔ بی‌منّـت بـه موجـب مرحمت امام ثامن ضامن نمودند... جمّ غفیری را کفیل اخراجات ضروری شده و از راه توّکل بـه اتّفـاق آن جماعت بی‌بضاعت احرام طواف بیت اللّه الحـرام بسـته...» (شـاملو، ۱۸۵/۲). نجیب‌الـدین نیـز بـه ایـن خرجی هزار و چهارصد تومان اشاره کرده است (زرگر، ۳۵۳).

به ادعای نجیب‌الدین همچنین در سفر حج، راهزنان عرب جلوی کـاروان مشـهدی را گرفتـه و ۲۰۰-۳۰۰ تومان از آنان باج می‌خواهند. سیدی از خواصّ مشهدی به نام میرمحمد می‌گوید امام علی (ع) را در خواب دیده که آن مبلغ را تعهد کرده‌اند. در همین میانه «ناگهان آمد یکی ینکی چـری[1]/گفـت: گشـتم ایـن زمان من حیدری/که بدیدم حیدر صفدر به خواب/ گفت تو زر ده بدیشان از صواب» و به این ترتیب مشکلِ مشهدی و کاروانش حل می‌شود (زرگر، ۳۵۲-۳۵۳). همچنین از زبان یکی از ملاّیـان مخـالفِ مشـهدی می‌سراید: «لیک من با شیخ این عصرش بدم/ در سفر بغداد با ایشان بدم/ روزی او زر داد بر مردم بسی/ در

۱. «ینکی چری» به نیروهای مسلح ویژه حکومت عثمانی گفته می‌شد.

خور من کم بداد از هر کسی/ منعمان زر را بدیشان می‌دهند/ که تصدق‌ها به مسکینان کنند/ بر مریدانشان دهند آن نقدها / که گشایند بهر خودشان عقدها/ با وجوبی وظیفه می‌زیند/لاف بر فقر و توکل می‌زنند/در مدار از اهل مدرس بهترند/نزد ایشان زر به مخفی می‌برند» (همان، ۳٦۲-۳٦۳).

از دیگر مسائلی که میرلوحی بر آن انگشت نهاده، کشف و کرامات و فضل و مناماتی است که مشهدی به خود نسبت می‌داده است: «و در تعریف خود بر خدا و رسول و ائمه افتراها می‌زد مثل آن که می‌گفت خدا به من ندا کرد و چنین و چنین گفت و امام رضا به استقبالم شتافت و فاطمه زهرا به دیدنم آمد» (عصام، ۱۲۷/الف). این اتّهام نیز با توجّه به گفته دوستانِ مشهدی، قابل اثبات است. شاملو چنان که گذشت به ارتباط غیبی مشهدی با امام رضا (ع) اشاره کرده است» (شاملو، ۱۸٤/۲). نجیب‌الدین نیز از این گونه کرامات برای مشهدی، بسیار ادّعا کرده است؛ مانند این که در خواب امیرالمؤمنین ع را دیده که او را به زیارت کاظمین (ع) خوانده (زرگر، ۳٦٦) یا این که خدا به او الهام کرده که به حج رود و در این حج کراماتِ بسیاری از او سر زده (همان، ۳۵۲) و یا این که ندای هاتف غیبی را می‌شنیده و روح القدس با او سخن می‌گفته است (همان، ۳۵۸).

به گفته میرلوحی، مشهدی سه سال در اصفهان به سر برده ولی به علّت مخالفت‌هایی که با او شده به اصفهان بازگشته است: «جمعی کثیر از عدول مؤمنین در کفرش محضری تمام کردند و خط و مهر بر آن گذاشتند» (عصام، ۱۲۷/الف). «القصه آن مردود بعد از سه سال که در اصفهان حیله گری و سالوسی به کار برده بود و عاقبت کارش به رسوایی کشید و فساد اعتقادش بر جمعی کثیر از صلحا ظاهر گردیده به مشهد مقدس روی آورد.» (عصام، ۱۲۷/ب). در مشهد، نیز به کارهای ناشایست خود ادامه می‌دهد تا این که «اهل دین، معارضِ آن بی‌دین می‌شوند و به سبب کلمات کفر که از او استماع می‌نمایند از دخولش به مسجد مانع می‌گردند.» (عصام، ۱۲۷/ب). درباره مخالفت علمای مشهد با او، نجیب‌الدین نیز حکایت مفصلی نقل کرده است (زرگر، ۳٦۰-۳٦٦).

به گفته میرلوحی، مشهدی ادعا می‌کند که برای کارهای خلاف شرع خود، از فیض کاشانی اجازه گرفته است. بنا بر خواست جمعی از علما، ملا محمد مقیم مشهدی، نامه‌ای به فیض کاشانی می‌نویسد و حقیقت ماجرا را از او می‌جوید. فیض کاشانی نیز در پاسخ می‌نویسد: «حاشا که بنده تجویز کند رسم تعبّدی را که قرآن و حدیث در آن وارد نشده باشد...». (عصام، ۱۲۷/ب-۱۲۸/الف). میرلوحی در ادامه برخی دیگر از انحرافات او را شرح می‌دهد و می‌گوید: «فقیر را به حسب اتفاق با آن شقی چند مرتبه ملاقات روی داد و از او کلمات کفر و افترا بر خدا و رسول و ائمه بسیار شنیده.» (عصام، ۱۲۸/ب).

بخشی از منازعات مشهدی با عالمانِ مخالف تصوّف در گزارش نجیب‌الدین شرح داده شده است

(زرگر، ۳٦۰-۳٦٦). در این درگیری که در سال ۱۰۷۳ق رخ داده (فولادی و احدی، ۳)، چهار عالم، نقش داشته‌اند[1](زرگر، ۳٦۳). مشهدی خود نیز به این درگیری‌ها اشاراتی کرده است (مشهدی، تحفه، ۳٤۷-۳٤۸).

سرانجام ملا محمد علی در سال ۱۰۷۸ق در همان مشهد از دنیا رفته و میرلوحی، ماده تاریخِ مرگ او را به نظم درآورده است: چون شیخ محمدعلی با تشلیخ[2]/ ناچار به سوی نار زد خیمه و میخ / بود او سگ بایزید از آن رو گردید / **با گربه و با یزید حشرش** تاریخ[3] (عصام، ۱۲۹/ب). این ماده تاریخ با گزارش نجیب‌الدین تبریزی نیز هماهنگ است. برخی از پژوهشگران نیز تاریخِ وفات مشهدی را با تردید و تخمین گفته‌اند (بهرامی و فولادی، ۱۱۴) که با توجّه به این سندِ تازه‌یاب از میرلوحی، تاریخ دقیقش روشن می‌شود. در ادامه میرلوحی ارادت باقر سیچانی به ملا محمد علی مشهدی و ماجرای مرگ و دفن او در سال ۱۰۸۲ش، شرح می‌دهد[4].

از نکاتِ مهم زندگانی مشهدی، ارتباط او با شاه عباس دوم است. وحید قزوینی ملاقات او با شاه در سال ۱۰٦۹ق را چنین گزارش می‌کند: «در مجلسی که با درویشان افطار نمودند ملا محمّد علی مشهدی نیز که از واقفان اسرار و محرمان استار است، به شرف مجالست سرافرازی یافت» (وحید قزوینی، ٦٦۲؛ نیز نک: هدایت، ٤۲۷). شرح حمایت شاه عباس دوم از مشهدی در گزارش نجیب‌الدین به تفصیل آمده

۱. «جمع گشتند چار ملای خبیث / تا که بندند بر رد صوفی حدیث/ یک پسر عطار را بازی زدند / در درون خانه او در شدند / که حدیث چند بندی و بریم / در درون یک کتابی از قدیم / چند جلد آریم و شهرتها دهیم / تا درخت صوفیان از بن کنیم» (زرگر، ص۳٦۳). رسول جعفریان احتمال داده که این بیت اشاره به حدیقةالشیعة باشد (جعفریان، صفویه، ج۲ پاورقی ص۵۳۵). در هر حال حتی اگر با توجه به تفاوت زمان و مکان، تطبیق آن بر خود حدیقةالشیعة هم ممکن نباشد، بیانگر یک فضا و ایده مشترک است.

۲. تشلیخ: سجّاده و جانماز

۳. «با گربه و با یزید حشرش»= ۱۰۷۸

٤. «و چون باقر فاجر سیچانی به عزم زیارت آن ثانی اثنین محمود پسیخانی به مشهد مقدّس روی آورد و در آن دیار بیمار شده، به مستقر اصلی خود توجه کرد؛ بنا بر آن که متولّی مرقد منوّر امام انام، یعنی حضرت امام رضا علیه السلام را از قبح عقیده آن فاجر آگاهی نبود، راضی به آن گردید که در صفه میرعلی شیر دفنش کنند. طائفه حلاجیه که در باطن، بلکه ظاهر نیز، مذهب حق امامیه را منکرند و اعتقاد به ائمه طاهرین علیهم السلام ندارند، هجومی سخت آوردند و مانع دفنش در آن آستان ملائک‌آشیان شدند و کالبدش را برده در پهلوی جثه‌ی خبیثه‌ی شیخ محمدعلی مزبور به دست مالکان عذاب قبور سردند و هم یکی از شعرای امامیه در این معنی و در تاریخ فوت او در بحر رباعی غزلی فرموده و آن غزل این است:... چون باقر چرخی بُد از آن بیدینان / بر لاشه او هجوم سخت آوردند / در دفن به آستانه‌ی سرور دین / مانع گشتند بسی ز دین دل‌سردند / با شیخ محمدعلی بدکیش/ همسایه نموده نزد او بسپردند / تاریخ طلب نمودم از دینداران / گفتند جماعتی که اهل دردند / بفکن سر بایزید و آن گاه بگوی / در جنب سگ یزید دفنش کردند.» (عصام، ص۱۲۹/ب).
در نسخه «سگ یز» نوشته شده که نه معنا دارد و نه وزن عروضی آن درست است؛ ضمن این که مقدار مصرع به حساب ابجد ۱۰٦۸ می‌شود که درست نیست؛ زیرا طبق متن مرگ باقر سیچانی بعد از مرگ محمدعلی مشهدی (م۱۰۷۸ق) بوده است. بنابراین با توجّه به مصرع قبل باید به جای «یز»، «یزید» گذاشت تا وزن و حساب و معنا درست شود و در این صورت تاریخ مرگ باقر سیچانی سال ۱۰۸۲ه.ق. خواهد بود.
منظور از باقر سیچانی در این جا همان میر محمد باقر اردستانی فرزند میر محمد حسین است که در قریه سیچانِ اصفهان می‌زیسته و بیشتر اوقات به چله نشینی مشغول بوده است. با توجه به این که در سال ۱۰۷٦ق، ۷٤ سال داشته در سال ۱۰۷۲ق به دنیا آمده و مدرسه و بقعه‌ای در کنارِ مسجد لنبان و بقعه‌ای در قریه کاخ و بقعه‌ای در قریه جوی‌آباد بنا کرده است (شاملو، ۱۹۱/۲-۱۹۲).

است (زرگر، ۳٦٥-۳٦۷). همچنین مشهدی، کتاب تحفه عباسی را به نام شاه عباس دوم نوشته است.

ج. واکاوی شخصیّتِ عبد الله متجنّن

در نصیحة الکرام و فضیحة اللئام، بخش‌هایی از رساله ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب نقل شده است. این رساله نیز بنا بر تحقیق، نوشته خودِ میرلوحی است (نک: ذاکری، ۳۴۶؛ عادل‌زاده، بررسی کتاب نصیحةالکرام، ۱۳۹۷/۱۱/۱۴). بنا بر متنِ نصیحة الکرام، مؤلف شهاب المؤمنین، یکی از فضلای نامدار و سادات عالی مقدار در دیار اصفهان است که همو کتابِ ثقوب الشهاب را نیز نوشته است (عصام، ۱۱۵/ب-۱۱۶/الف). از آن جا که در ادراء العاقلین، تصریح شده مؤلف شهاب المؤمنین، میرلوحی است (میرلوحی، ادراء، ۱۴/ب)، بنابراین نویسنده ثقوب الشهاب نیز، خود میرلوحی می‌باشد. در رساله ثقوب الشهاب هم به ماجرای شیخ محمد علی مشهدی و عبد الله متجنّن اشاره شده است: «... و بعضی از ایشان از برای آن که عوامِ کالانعام گویند نیک‌مردی است... از کمال بداعتقادی عبدالله متجنن تارک‌الصلوة کفرگوی زندیق واجب القتل را قطب نام می‌کنند...» (عصام، ۱۲۰/الف؛ کرمانشاهی، ۱۸۸/۲).

تفصیلی‌ترین منبعِ موجود برای شناختِ ماجرایِ عبد الله متجنّن، کتابِ ادراء العاقلین و اخزاء المجانین[1] (=آگاه کردن خردمندان و رسوا کردن دیوانگان) است که میرلوحی آن را به طورِ خاصّ درباره همین موضوع نوشته است. این کتاب شامل یک مقدمه، دو فصل و یک خاتمه است. «فصل اول در تعریف و مدح عقل و عاقلان؛ فصل دوم در تعنیف و ذم جنون و دیوانگان؛ خاتمه در بیان حال بدمآل متجنّن» (میرلوحی، ادراء، ۵/الف-ب). میرلوحی این کتاب را در سنّ پیری نوشته (همان، ۱/ب)؛ در آن بسیاری از آثار خود را نام برده و در حاشیه آن از نام مستعارِ خود در سلوة الشیعة پرده برداشته و علّت انتخاب آن نام مستعار را تقیه دانسته است (همان، ۳/ب). بنابراین در زمانِ نوشتنِ این حاشیه، ظاهراً دیگر نیازی به تقیه در این جهت نبوده است. همه این قرائن نشان می‌دهد که این کتاب، از نوشته‌های متأخّر میرلوحی است. هر چند، با توجّه به آن که نامش در مقدّمه کفایة المهتدی (۱۰۸۱-۱۰۸۳ق)[2] آمده، نباید تاریخِ تألیف آن از آغاز دهه هشتادِ قرنِ یازدهم متأخّرتر باشد. با توجه به این که میرلوحی در این کتاب از روزگار «شاه عباس ماضی» یاد می‌کند (همان، ۲۱/ب)، باید آن را در دوران سلطنت شاه عباس دوم (۱۰۵۲-۱۰۷۷ق) نوشته باشد. همچنین از ظاهر متنِ ادراء العاقلین برمی‌آید که در زمان حیات و حضور شیخ محمد علی مشهدی (م۱۰۷۸ق) و عبدالله متجنّن در اصفهان نوشته شده است (برای نمونه نک: همان، ۲۱/الف-ب، ۲۲/ب).

---

۱. تصویر نسخه خطی این کتاب را به همراه تعداد زیادی از نسخ خطی مرتبط با میرلوحی، محقّقان ارجمند، آقایان رسول جزینی و دکتر سعید طاووسی در اختیار نگارنده قرار دادند که از ایشان کمالِ قدردانی و تشکّر را دارم. گفتنی است تصحیح و تحقیق ادراء العاقلین و برخی دیگر از آثار خطی میرلوحی از سوی این محقّقان در دست انتشار است.

۲. به علّت ناهمگونی‌هایی که در نسخِ خطی کفایة المهتدی دیده می‌شود تاریخ تألیف آن بین ۱۰۸۱ تا ۱۰۸۳ق در نظر گرفته شد.

میرلوحی درباره علّت تألیف ادراء العاقلین می‌نویسد: «مجملاً از جمله بدعتهایی که مخالفان خدا و مصطفی و ائمه هدی یعنی زرّاقیه بی‌حیا و مبتدعه گرگ‌خصلت گوسفندنما وضع نموده‌اند و آن را در میان سنیان رواج داده‌اند و رفته‌رفته در بعضی از شیعیان شاه مردان که غافل شده‌اند سرایت کرده، یکی آن است که دیوانگان را قطب و مجذوب و ولیّ نام کرده‌اند و... جمعی از محبانِ شاه ولایت مرتبت، التماس می‌نمودند که این ضعیف نحیف دو سه کلمه... در باب دیوانگان قلمی نماید...» (همان، ۵/الف–ب)

پس به گفته میرلوحی، عبدالله متجنّن، شخصی عاقل ولی دیوانه‌نما بوده که به کمک شیخ محمد علی مشهدی، به ولایت و قطبیّت شناخته شده و پیروانی پیدا کرده است. از توصیفاتِ میرلوحی در ادراء العاقلین -که به طور خاصّ برای ردّ عبد الله متجنّن نوشته شده- می‌توان برخی ابعادِ شخصیتی او را دریافت.

میرلوحی در توصیف برخی دیوانه‌نمایان -که مقصود همان عبدالله متجنّن است- می‌گوید که مدتی نماز نمی‌خواندند و «می‌گفتند که ایشان در وقت نماز در باطن و در عالم غیب نماز می کنند» ولی پس از آن «چون دیدند که اهل ایمان انکار ایشان می نمایند و مردم عاقل ترک نماز را نیز دلیلی از دلائل کفر ایشان می شمارند گاهی نماز ناقصی می کنند» (همان، ۲۱/الف). همچنین از سخنِ میرلوحی برمی‌آید که این شخص با برخی صاحب‌منصبان حکومتی و «ارباب ملک و دولت» رفت و آمد داشته است (همان، ۲۱/الف). میرلوحی همچنین در توصیف او می‌گوید: «هر کس از مؤمنان که بر او سلام می کرده آن بدبخت نامسلمان از روی ساختگی و مکاری و تجنن و بداعتقادی اظهار خشم و غضب می‌نموده و کلمات ناشایست نسبت به خدا و رسول و ائمه معصومین می‌گفته و سر بر زمین می‌زده و آن مرد مؤمن را نفرین‌ها می‌کرده» (میرلوحی، ادراء، ۲۱/الف). البته ممکن است میرلوحی در این زمینه اغراق کرده و مقصود از «هر کس از مؤمنان» تنها خودِ او باشد.

میرلوحی همچنین ادّعا می‌کند: «آن نجس العین گاه پای برهنه به مستراح می‌رفته و با ترک ازاله نجاست از خویشن و غایت ملوث بودن هم بر منبر میدویده و در حضور خلق بسیار که به نماز جماعت حاضر شده بوده اند دعوای پیغمبری می کرده و هنوز بر آن دعوی ثابت است و گاه با آن پای آلوده بر منبر بر می آمده و دعوی می‌کرده که من صاحب الزمانم» (همان، ۲۱/الف). از جمله «هنوز بر آن دعوی ثابت است» برمی‌آید که عبدالله متجنّن در زمانِ نوشتن ادراء العاقلین در قیدِ حیات بوده است.

بنا بر گفته میرلوحی، عبدالله متجنّن خود را «یا حَیّ» نامیده (همان، ۲۲/ب) و در آغاز کار ادّعای مریدی میرلوحی را داشته، ولی میرلوحی مکر و بداعتقادی او را دریافته و فهمیده او واقعاً دیوانه نیست، لذا او را از پیش خود رانده است (همان، ۲۱/ب، ۲۲/الف). او شخصی ژنده‌پوش و کثیف بوده؛ پابرهنه و

بی‌تُنبان می‌گشته؛ بدون کفش به مستراح می‌رفته؛ ناخن دست و پا را نمی‌گرفته؛ جواب سلام نمی‌داده؛ مسلمانان را ناسزا می‌گفته و حرمت خدا و پیامبر را نگه نمی‌داشته (همان، ۲۱/الف-ب) و مسجد را نجس می‌کرده و لذا میرلوحی دغدغه اخراجِ ملا محمد علی مشهدی و عبدالله متجنن از مسجد مورد نظر را داشته است (همان، ۲۲/الف-ب). البته معلوم نیست سخنان میرلوحی تا چه اندازه دچارِ بزرگنمایی شده است. او از دشمنی عبدالله متجنّن با «علماء و سادات» نیز می‌گوید (همان، ۲۱/ب) که کلیدواژه ثابتی در آثار میرلوحی است که بر خود او دلالت می‌کند (برای نمونه نک: دانش پژوه، ج۳، مجلد۵، ص۱۴۹۷). میرلوحی تصمیم داشته درباره عبدالله متجنن رساله مستقل دیگری نیز بنویسد (میرلوحی، ادراء، ۲۲/الف).

گفتنی است نجیب‌الدین رضا، شاگردِ مشهدی نیز حکایتی درباره مشهدی، آورده که بنا بر آن مشهدی در جمعی از مریدانش، فقیر ژنده پوش بی‌سوادی را که حتی یک مسأله از مسائل نماز را بلد نبوده، به عنوان عارف کامل معرفی کرده است (زرگر، ۳۵۵-۳۵۶). این گزارش نیز می‌تواند مؤیّد پاره‌ای از ادّعاهای میرلوحی درباره مشهدی تلقّی شود. درباره عبد الله متجنّن با وجود جستجوی بسیار، اطّلاع دیگری به دست نیامد. بنابراین هویّت تاریخی دقیق او همچنان مبهم و شناخت آن نیازمند تحقیقاتِ بیشتری است. با این حال همین مقدار نیز برای تحلیلِ تاریخی روایت نکوهش دیوانگان در حدیقة الشیعة راهگشا و کافی به نظر می‌رسد.

۲. تحلیل روایت نکوهشِ دیوانگان بر اساس یافته‌های پیشین

گفتیم که بخش الحاقیِ حدیقة الشیعة در ذمّ صوفیه، در نیمه قرن۱۱ق و در اصفهان نوشته شده است (عادل زاده، موقعیّت تاریخیِ تألیف حدیقة الشیعة، ۱۴۰۰/۵/۱۷). بنا بر دانسته‌های ما، حدیثِ امام عسکری (ع) در نکوهش دیوانگان نیز نخستین بار در همین بخش الحاقی، پدیدار شده است. این حدیث بازتاب‌دهنده گفتمان تاریخی-اجتماعیِ زمان امام عسکری (ع) یا زمانِ علی بن بابویه نیست. از سوی دیگر، در قرن ۱۱ق، منازعه میرلوحی با عبد الله متجنّن و محمّد علی مشهدی، رخداد و پدیده تاریخی ویژه و منحصر به فردی است که در نگاه نخست، با متنِ حدیقة الشیعة و خصوصاً روایتِ منسوب به امام حسن عسکری (ع)، انطباق دارد. در این بخش این سازگاری و انطباق بیشتر واکاوی و نمایانده می‌شود.

الف. مقایسه متنِ حدیقة الشیعة و ادراء العاقلین

در بخشِ الحاقیِ حدیقة الشیعة دست کم پنج بار از ستوده بودن دیوانگان نزد صوفیان سخن رفته است. مثلاً آمده است: «دیوانگان را صاحب باطن می‌دانند و ایشان را مجذوب نام کنند و به غایت دوست

دارند» (حدیقة، ۶۷۷). همین مضمون را میرلوحی چندین بار با عبارات گوناگون، در رساله ادراء العاقلین، تکرار کرده است؛ مانند: «دیوانگان را قطب و مجذوب و ولی نام کرده‌اند» (میرلوحی، ادراء، ۵/الـف). «از برای گرمی هنگامه فریبندگی خود دیوانه را قطب و ولی نام می‌کنند.» (همان، ۱۳/الف). «دیوانه و متجنن را قطب و ولی و مجذوب نام کردن دامی از دامهای مکر ایشان است» (همان، ۱۹/ب).

مؤید این ارتباط آن که در حدیقة الشیعة آمده است: «دیوانگان را دوست دارند و ایشان را از اکابر اولیاء اللّه شمارند و غنا و سرود و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلس ذکر، دف و نی حاضر کنند و...» (حدیقة، ۷۸۳). دوستی دیوانگان و اشتغال به غنا، دو اتّهام اصلی است که میرلوحی به محمد علی مشهدی وارد می‌کرده و چنان که می‌بینیم در متنِ حدیقة الشیعة نیز بین آن دو ارتباط برقرار شده است.

همچنین در حدیقة الشیعة آمده است: «دیگر آنکه دیوانگان را دوست دارند و لاف مریدی مجانین زنند و به مریدی ایشان افتخار کنند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان به تقلید ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند.» (حدیقة، ۷۶۸). که مشابه این عبارات نیز در ادراء العاقلین بسیار تکرار شده؛ مانند: «در جهان بی خردان بسیارند که دیوانه را از اولیاء می‌شمارند و مردم عاقل هم پر واقع می شود که غافل می شوند و معتقد دیوانگان می گردند» (میرلوحی، ادراء، ۲۰/الف-ب).

در حدیقة الشیعة بر موضوع زیارتِ قبرِ دیوانگان نیز تأکید شده است: «ما بسیار کس را از دیوانگان و مردمان فاسدعقیده دیدیم که عوام کالانعام معتقد ایشان بودند و بعد از مرگ ایشان گور ایشان را زیارتگاه ساختند، بلکه قبر ایشان را احترام زیاده از احترام و اکرام مرقد پیغمبر و امام می‌نمودند» (حدیقة، ۸۰۳). این موضوع در رساله ادراء العاقلین نیز به این صورت، نمود یافته است: «بعضی را بعد از مرگ به اعظام تمام مدفون می‌کنند و مدفن آن جانور نحس موذی را مطاف خویش می‌سازند... و قبر بعضی را از ایشان که مدت‌ها بت خود گردانیده در پیش آن چون بت‌پرستان سجده می‌کرده‌اند شارع عام ساخته هر روز زیاده از ده هزار لگد بر آن می‌زنند..» (میرلوحی، ادراء، ۱۳/الف-ب)

همچنین در حدیقة الشیعة فرقه ولائیه این گونه توصیف شده است: «و می‌گویند ما بر زنده کردن مردگان و میرانیدن زندگان قادریم و به غیر از این لاف‌های بسیار زنند و ایشان نیز دیوانگان را دوست دارند و مزخرفات این فرقه نیز بسیار است.» (همان، ۷۶۹). در ادراء العاقلین نیز آمده است: «عاقل باید که از لافهایی که آن طور زندیقی زند که فلان را من کشتم و فلان را من بیمار کردم و فلان را من شفا دادم فریب نخورد» (میرلوحی، ادراء، ۲۲/الف).

شباهت میانِ عبارات و مضامینِ حدیقة الشیعة و ادراء العاقلینِ میرلوحی، مؤیّد یگانگی فضای

گفتمانی آن دو است. این یگانگی، به طور خاصّ در متن و سندِ روایتِ منسوب به امام حسن عسکری (ع) نیز قابل بررسی است.

ب. تحلیل تاریخی سند و منبع روایت نکوهش دیوانگان

روایتِ نکوهش دیوانگان به قرب الاسنادِ ابن بابویه نسبت داده شده است. پیشتر ابهاماتِ سند روایت گذشت و توضیح داده شد که پیش از زمانِ پدید آمدن بخشِ الحاقی حدیقة الشیعة (قرن ۱۱ق)، هیچ روایتی از قرب الاسنادِ ابن بابویه، نقل نشده و نام و نشانی از آن جز در فهارسِ متقدّم یافت نمی‌شود. با توجّه به جایگاه بلند علی بن بابویه (م۳۲۹ق) نزدِ امامیه (نجاشی، ۲۶۱)، به طور طبیعی اگر نسخه‌ای از کتابِ او تا قرن ۱۱ق بر جای مانده باشد، انتظار می‌رود که بسیار مورد توجّه قرار گرفته و در منابعِ مختلف از آن روایت و در حفظ و نسخه‌برداری آن کوشش شود. این در حالی است که بنا بر دانسته‌های ما در طول ۸ قرن از این کتاب اثری -جز در فهارس متقدّم نبوده- و ناگاه در میانه قرن ۱۱ق سر بر آورده است. اما نکته مهم‌تر آن که در همین زمان، چند گزارشِ دیگر نیز درباره این کتاب پدیدار شده است.

یک. در بخش الحاقیِ حدیقة الشیعة دو روایت در مذمّت ابوهاشم کوفی، نخستین صوفی، به قرب‌الاسنادِ علی بن بابویه نسبت داده شده و سپس آمده است: «و آن کتاب شریف به خط مصنّف به دست این فقیر افتاده و در آن جا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است و از نماز جمعه از معصوم علیه السّلام سؤال کرده‌اند که اگر چه پیشتر آن را دیده بودم در کتاب زبدة البیان روشن‌تر از آن، سخن می‌گفتم. مجملاً هر که را میل اطلاع باشد، به آن کتاب می‌باید رجوع کند.» (حدیقة، ۷۴۹). زبدة البیان تألیفِ مقدّس اردبیلی است و با توجه به این که پیش‌تر نشان دادیم حدیقة الشیعة نمی‌تواند از مقدّس باشد، جعلی بودن این سند روشن می‌شود. ضمناً این که نسخه اصلِ کتاب به خط علی بن بابویه، پس از چند قرن تنها به دستِ مقدّس اردبیلی افتاده باشد، ممکن نیست. ناچار باید کسانی آن نسخه مهم را دست به دست گردانده و حفظ کرده‌باشند تا به مقدّس برسد، و اگر چنین چیزی بود، آن کتاب شهرت یافته و روایاتش نقل می‌شد.

دو. در حدیقة الشیعة آمده است: «و از آن حضرت مروی است که از رسول اللّه روایت فرمود که آن حضرت فرموده که انتظار الفرج عبادة و مثل این در کتاب احتجاج ابن بابویه و در کتاب قرب الاسناد پدرش علی بن الحسین نیز مسطور است و موجب امیدواری تمام شیعیان اهل بیت است که حضرت رسالت پناه صلّی اللّه علیه و آله فرموده که در آخر الزّمان جماعتی باشند که انتظار فرج آل من می‌کشیده باشند ثواب آنها با ثواب جمعی که با من در بدر و احد همراهی کردند برابر است» (حدیقة، ۶۹۸).

نکته مهمّ آن که این متن در کاشف الحقّ وجود دارد، با این تفاوت که عبارت «و در کتاب قرب الاسناد

پدرش علی بن الحسین نیز» در آن دیده نمی‌شود (اردستانی، ۲۳۶/ب). در مقالات دیگری نشـان داده‌ایـم که حدیقة الشیعة، تحریف‌شده کاشف الحقّ است (عادل زاده، موقعیّـت تـاریخیِ تـألیف حدیقـة الشـیعة، ۱۴۰۰/۵/۱۷)؛ بنابراین نامِ قرب الاسناد ابن بابویه در این بخش توسّط جاعل، افزوده شده است. ضمنِ این که هیچ انگیزه‌ای برای حذفِ نام قرب الاسناد از کاشف الحق متصوّر نیست؛ در حالی که افزودن آن انگیزه روشنی داشته است. با توجه به این که جاعلِ حدیقة الشیعة چند بار به این کتاب در موضوعات جدلی مانند ذمّ صوفیه، استناد کرده، می‌خواسته باور به وجود چنین کتابی را محکم سازد تا خواننده روایـات دیگـرش را بهتر بپذیرد.

سه. در حدیقة الشیعة آمده است: «از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حـلاج بیـرون آمـده و نسـخه‌ی آن در کتـاب قـرب الاسـناد علـی بـن الحسـین بـن موسـی بـن بابویـه مسـطور است» (حدیقة، ۹۷۲). نکته جالبِ توجّه آن که محمّد هـادی پسـر میرلـوحی ایـن روایـت را بـه صـورتِ مبسوط‌تر از قرب الاسناد روایت کرده است: «توقیع آخر: در کتاب قـرب الاسـناد مـذکور اسـت کـه وقتـی حسین بن منصور حلاج دعوی وکالت آن حضرت نمود جمعی به خدمت حضرت صاحب الامـر نوشـتند که حسین بن منصور حلاج دعوی می نماید که وکیل شما است. توقیع از آن حضرت رسـید کـه دروغ مـی گوید که خدا لعنت کند بر او.» (محمدهادی سبزواری، ۳۱۹/ب-۳۲۰/الف) محمّد هادی پسر میرلوحی، سپس می‌نویسد: «توقیع آخر: در کتاب مذکور روایت شده که در باب شلمغانی نیز مثل این از آن حضـرت واقع شده و شیخ طبرسی علیه الرحمة در کتاب احتجاج اشاره به این دو توقیع نموده» (همان).

چنان که می‌بینیم در مجموع ۷ روایتِ به قرب الاسنادِ ابن بابویه، نسـبت داده شـده کـه ۶ مـورد آن در حدیقة الشیعة نقل شده است. در اصول العقائدِ محمد هادی پسر میرلوحی نیز ۲ مورد آمده که یکـی از آن دو با حدیقة الشیعة مشترک ولی مبسوط‌تر است. یک مورد درباره انتظار فرج است و الحاقی بودن آن ثابـت شد، ۵ مورد درباره ذمّ دیوانگان، ذم ابوهاشم کوفی به عنـوان نخسـتین صـوفی، لعـنِ حسـین بـن حـلاج و شلمغانی است که همگیِ ذیل عنوان کلّی نقد تصوّف می‌گنجند که در عهد صفوی بازارش داغ بوده اسـت. یک مورد نیز درباره حکمِ نماز جمعه است که از موضوعات مورد نزاع و جنجال‌برانگیز عهد صفوی اسـت (نک: جعفریان، رساله‌های نماز جمعه، سرتاسر) که البته میرلوحی نیز در آن موضع‌گیری داشته است (همو، اختلاف نظر فقها در مسأله غنا، ص۱۱۰). بنابراین می‌توان گفت روایاتِ منسوب به قرب الاسنادِ ابن بابویه آیینه تمام‌نمای منازعاتِ عهد صفوی و به نوعی در جهتِ پایان دادن به آن‌ها است. از سوی دیگر، در حدود یافته‌های نگارنده، به جز حدیقة الشیعة، تنها منبعی که به صورتِ مستقلّ از قرب الاسنادِ ابن بابویه روایـت می‌کند، اصول العقائدِ محمد هادی سبزواری پسر میرلوحی اسـت. ایـن نیـز نشـان‌دهنده نزدیکـی فضـای

حدیقة الشیعة به میرلوحی است.

در این جا لازم است تذکر دهیم که به گفته آقا بزرگ، میر محمّد اشرف بن عبد الحسیب (م۱۱۴۵ق)، در کتاب فضائل السادات که در سال ۱۱۰۳ق نگاشته، قرب الاسنادِ ابن بابویه را از منابع خود دانسته است (تهرانی، ۶۸/۱۷). برای بررسی این موضوع، چهار نسخه موجود از فضائل السادات در کتابخانه مجلس شورای اسلامی بررسی شد:

۱. نسخه شماره ۷۹۰۹۵ که در سال ۱۱۰۶ یعنی سه سال پس از اتمام تألیف، کتابت شده است.
۲. نسخه شماره ۳۱۳۶۱ که احتمالاً در قرن ۱۳ کتابت شده است.
۳. نسخه شماره ۶۲۴۰۱ که ناقص است.
۴. نسخه شماره ۴۲۳۲۲۷: که در سال ۱۳۱۴ به صورت چاپ سنگی در تهران منتشر شده است.

در بین نسخِ کتاب اختلافات و کاستی و فزونی‌های بسیاری دیده می‌شود. نویسنده در انتهای کتاب فهرستی از منابع خود ارائه کرده که در نسخه‌های مختلف، بسیار متفاوت است. در نسخه‌ی چهارم (ص۴۸۶) «کتاب قرب الأسناد لعلی بن بابویه» و در نسخه دوم با عنوان «کتاب قرب الاسنادِ والد الصدوق» در میان منابع کتاب ذکر شده است. در نسخه‌ی سوم که بسیار متقدّم‌تر است و تنها ۳ سال پس از تألیف، کتابت شده، ذکری از قرب الاسناد دیده نمی‌شود. در نسخه چهارم نیز بخش زیادی از فهرست از بین رفته و در بخش باقی‌مانده نیز نامِ قرب الاسناد نیامده است.

با جستجو در متنِ کتاب نیز روشن شد که در نسخه چهارم آمده است: «سند پنجاه و سیم- حدیث عیادة بنی هاشم فریضة: وجدت فی حرف العین من اصل عتیق من اصول اصحابنا تاریخه نیف و اربعمائة و لعله کتاب قرب الاسناد او کتاب الامامة و التبصرة من الحیرة لوالد الصدوق علی بن بابویه ما صورته هکذا حدثنا سهل بن احمد قال حدثنی محمد بن محمد بن الاشعث عن موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله عیادة بنی هاشم فریضة و زیارتهم سنة». سپس به روایت این حدیث در بحار الانوار اشاره شده و بعد از آوردن شعری، روایت عامی مشابهی از عمر بن خطاب نقل شده است (ص۲۲۹). در نسخه دوم نیز این روایت با تصریح به نام قرب الاسناد آمده؛ امّا نه به روایت بحارالانوار اشاره شده و نه شعر بالا آمده است (ص۲۳۹). در نسخه‌ی اول که سه سال پس از تألیف نگاشته شده، نه از قرب‌الاسناد و نه از بحارالانوار نام برده نشده و از شعر و روایت عمر بن خطاب نیز اثری نیست! متن این نسخه چنین است: «سند پنجاه و سیم: وجدت فی حرف العین من اصل عتیق من اصول اصحابنا تاریخه نیف و اربعمائة و لعله لوالد الصدوق علی بن بابویه ما صورته هکذا...» (ص۱۷۰) در نسخه‌ی چهارم نیز اصل روایت با همه توضیحاتش از قلم افتاده است (ص۲۲۱).

بنابراین ظاهراً در اصلِ کتابِ فضائل السادات، نامی از قرب الاسناد برده نشده و احتمالاً از افزوده‌های متأخّر است. امّا حدیث مورد نظر نیز برگرفته از کتابِ جامع الأحادیث قمی است (فقیه قمی، ۱۱۳) که اشتباهاً به علی بن بابویه نسبت داده شده است (همان، مقدّمه، ۶۵). نتیجه آن که روایتِ کتاب فضائل السادات هیچ ارتباطی با قرب الاسنادِ ابن بابویه نداشته و نقل از این کتاب در انحصارِ پدیدآورنده حدیقة الشیعة و خاندانِ میرلوحی است. در پایانِ این بخش، این نکته لازم به تذکر است که میرلوحی در آثار مختلف خود، ادعای دسترسی به منابع قدیمی متعدّدی داشته که نام آن‌ها تنها در فهارس قدیم آمده و غالباً مطلبی از آن‌ها در منابع پیش از میرلوحی، نقل نشده است. نگارنده در مقاله دیگری به این موضوع خواهد پرداخت.

ج. تحلیل تاریخی متن روایت نکوهش دیوانگان

پیش‌تر درباره ابهامات متنی حدیث نکوهش دیوانگان و عدم انطباق آن با فضایِ تاریخی روزگار امام حسن عسکری، توضیح داده شد. اکنون با مقدّماتی که در بخش‌های پیش ارائه شد، به راحتی می‌توان انطباق متنِ حدیث با فضای تاریخی قرن ۱۱ق را بررسی کرد. برای این مقصود، لازم است متنِ روایت با متنِ کتاب ادراء العاقلین مقایسه شود.

تقسیم‌بندی دیوانگان به آزاررسان و بی‌آزار و تشبیه اوّلی به درنگان و تشبیه دومی به چارپایان از مضامینِ پرتکرار در کتاب ادراء العاقلین است. میرلوحی در این باره می‌نویسد:

«مرید و معتقد آن طور جانوری که در شمار چهارپایان است می‌شوند؛ اما شیعیان که در واقع عاقل ایشان اند اگر غافل نگردند، به یقین می‌دانند که دیوانه در حکم بهائم و انعام است و اگر موذی و آزاررسان باشد در حساب دد و دام است و خسیس‌تر از چرندگان و از قبیل سباع ضارّه و درندگانست و بعضی از بزرگان علمای ما دلایل نقلیه که مفید این مدعا است در برخی از کتابهای خود ذکر کرده اند و فرقی که در میان دیوانگان و چهارپایانست چنان که از حدیث مستفاد می‌شود آن است که دیوانگان بر خلاف جانوران بی‌زبان در آن جهان مکلّف خواهند بود» (میرلوحی، ادراء، ۶/ب).

در جای دیگر نیز می‌نویسد: «پس آن که دیوانه اش می دانند اگر در واقع دیوانه است، در دنیا در حساب خر و گاوی است گریخته از کار یا سگ و خوک و گرگ و کفتار و در عقبی مکلف خواهد بود.» (همان، ۲۰/ب) و نیز می‌نویسد: «دل دیوانگان... از قبیل دل نَعَم و بهیمة است... جنون بدترین امراض است زیرا که هیچ مرضی نیست که آدمی را از دایره انسانیت بیرون کند الّا جنون» (همان، ۱۳/الف) و در جای دیگر دیوانگان را قرینِ چهارپایان و درندگان، قرار داده (همان، ۱۱/ب) و نیز از دیوانه با تعبیرِ «آن جانور نحس موذی» یاد کرده است (همان، ۱۳/الف-ب).

مسأله مهم آن است که در متنِ روایت منسوب به امام حسن عسکری نوعی حقد و کینه دیده می‌شود و گویی قصد کلّی حدیث تنها کوبیدنِ دیوانگان است نه تعیین حکم فقهی یا اعتقادی خاصّی درباره آنان کـه همین روح کلّی بر ادراء العاقلین نیز حاکم است. جالب آن که در ادراء العاقلین، نمونه مشابه دیگری بـرای این نوع انتساب دیده می‌شود. میرلوحی فتوای مشکوکی بر ضدّ دیوانگان به شیخ مفید نسبت داده است:

«... شیخ عالی درجه یعنی شیخ مفید علیه الرّحمة –که استاد شیخ الطائفه است و در بعضی توقیعـات که حضرت صاحب الامر علیه السلام به او فرستاده چنان که شیخ طبرسی در کتاب احتجاج ذکر فرموده او را برادر سدید خوانده– در بعضی از مؤلفات خود می‌فرماید که قد وجب اخراج المجانین من المساجد کما وجب ازالة النجاسة عنها» (همان، ۱۷/الف).

نخستین چیزی که نگاه خواننده را جلب می‌کند، نوعِ تعبیر منسـوب بـه شـیخ مفیـد اسـت. در تشـبیهِ دیوانگان به نجاست، هیچ نکته فقهی نهفته نیست؛ و تنها متضمّن تقبیح و تشدید، بلکه نوعی حقـد و کینـه است. دقیقاً مانند تشبیه دیوانگان به درندگان، در روایت منسوب به امام حسن عسکری (ع) کـه هـیچ نکتـه فقهی در بر نداشت و تنها حاکی از نوعی نزاع بود. چرا باید شیخِ مفید، در یک حکـمِ فقهـی سـاده، چنـین تشبیه تُندی را به کار بَرَد؟

از سوی دیگر در هیچ یک از آثار موجودِ شیخ مفید، متن یا مضمونِ چنین فتـوایی دیـده نمی‌شـود و در جای دیگری نیز به او نسبت داده نشده است. ضمن این کـه در بـین فقهـاء شـیعه فتـوا بـه وجـوب اخـراج دیوانگان از مسجد، شناخته‌شده نیست؛ بلکه تنها با اسـتناد بـه برخـی روایـات، آن را مسـتحب شـمرده‌اند (نجفی، ۱۱۱/۱۴) و ظاهراً در این حکم، اختلافی میان فقها نیست (مجلسی، ۳۴۹/۸۰).

بنابراین به نظر می‌رسد اصالت این فتوای منسوب به شیخ مفیـد قابـل پـذیرش نیسـت و آن را بایـد در چارچوب همان نزاعِ میرلوحی با عبدالله متجنّن فهمید. چنان که گذشت میرلـوحی عبداللـه متجـنن را بـه نجس کردن مسجد متّهم می‌کرده و از سکونتِ عبدالله متجنّن و شـیخ محمّـد علـی مشـهدی در مسـجد، ناخرسند و در پیِ اخراج آن دو از مسجد بوده است. چنان که می‌نویسـد: «اخـراج او و آن متجـنّن کـافر از مسجد بر همه ایشان واجب است و لازم و نهیش از آن امور بر تمامی ایشان فرض و متحـتّم» (میرلـوحی، ادراء، ۲۲/الف–ب).

بنابراین هر دو بخشِ مشکوک فتوای منسوب به شیخ مفید، یعنی تشبیه دیوانه به نجاست و ارتباط برقرار کردن بین آن دو، و واجـب شـمردن اخـراج دیوانـه از مسـجد، کـاملاً مطـابق دیـدگاه خـود میرلـوحی و از دغدغه‌های مهمّ او بوده است. این نمونه مشابه، مؤیّد آن است که روایتِ منسوب به امـام حسـن عسـکری (ع) نیز در همین فضا پدید آمده است.

جمع بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله یکی از روایاتِ منحصر به فردِ حدیقة الشیعة مورد بررسی قرار گرفت. موضوعِ این حدیث که به امام حسن عسکری (ع) نسبت داده شده، مذّمت دیوانگان است. در متن و سندِ این حدیث ابهاماتی هست. با توضیحاتی که داده شده، ارتباط معناداری میانِ متن این حدیث و موقعیت زندگانیِ امام حسن عسکری (ع) دیده نمی‌شود. از سوی دیگر در حدیقة الشیعة تأکید زیادی بر ارادتِ صوفیان به دیوانگان شده و از این جهت تردید درباره حدیث مورد نظر بیشتر می‌شود.

برای درک بهتر فضای تاریخیِ پیدایش روایت، به کند و کاو در موقعیت تاریخی پیدایش حدیقة الشیعة (زمان: ۱۰۵۸-۱۰۶۰ق؛ مکان: شهرِ اصفهان) پرداخته شد. در خلال بررسی‌ها معلوم شد که درگیری سید محمد میرلوحی سبزواری با شیخ محمد علی مشهدی و عبد الله متجنّن، بیشترین نزدیکی و ارتباط را با متنِ حدیقة الشیعة دارد. این درگیری در چند منبع از جمله در نسخ خطیِ آثار میرلوحی مانند کفایة المهتدی، نصیحة الکرام و به ویژه ادراء العاقلین بازتاب یافته است. با مراجعه به این منابع هویت این افراد و فضای درگیری آن‌ها تشریح شد. در خلال این بررسی‌ها با مراجعه به نسخ خطی متعدّد، آگاهی‌های جدیدی ارائه شد که تا کنون برای پژوهشگران چندان آشنا و شناخته‌شده نبوده است.

همچنین با مقایسه گزارش‌های موجود در این منابع با متن حدیقة الشیعة نشان داده شد که متن و سندِ روایت امام حسن عسکری (ع) در ذمّ دیوانگان، ارتباط عمیقی با میرلوحی و آثار او دارد. با توجه به همه شواهد ذکرشده، نتیجه نهایی مقاله این است که حدیث مذّمت دیوانگان، در راستای دغدغه‌های سید محمّد میرلوحی سبزواری پدید آمده است. نگارنده در مقالات بعدی ارتباط احادیث منفردِ حدیقة الشیعة با میرلوحی را از زوایای دیگر بررسی خواهد کرد، ان شاء الله.

منابع

اردستانی، ملا معزّ الدّین، کاشف الحقّ، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۹۰۱۳۳

اشرف، میر محمد پسر میر عبد الحسیب، فضائل السادات، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۷۹۰۹۵، تاریخ کتابت: ۱۱۰۶ق

اشرف، میر محمد پسر میر عبد الحسیب، فضائل السادات، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۳۱۳۶۱

اشرف، میر محمد پسر میر عبد الحسیب، فضائل السادات، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۶۲۴۰۱

اشرف، میر محمد پسر میر عبد الحسیب، فضائل السادات، نسخه چاپ سنگی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی،

شماره ثبت: ۴۲۳۲۲۷، محل نشر: تهران، سال نشر: ۱۳۱٤ق،
بابانی بغدادی، اسماعیل پاشا، هدیة العارفین، اسماء المؤلفین و آثار المصنفین، مصحح: خرسان، محمدمهدی، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ اول: ۱۹۵۱م
بهرامی، تکتم؛ فولادی، علیرضا، بررسی و تحلیل شخصیت و اندیشه مؤذن خراسانی عارف و شاعر قرن یازدهم هجری، فصلنامه علمی-پژوهشی پژوهش زبان و ادبیات فارسی، ش۲۸، بهار ۱۳۹۲، ص۱۱۱-۱۳۴
پور جوادی، نصرالله، تحلیلی از مفاهیم عقل و جنون در عقلاء مجانین، نشریه معارف، مرداد-آبان ۱۳٦٦، شماره۱۱، ص۷-۳۸
تشکری، علی اکبر؛ نقیبی، الهام، تعامل و تقابل تصوف و تشیع در عصر صفوی، نشریه پژوهش‌های تاریخی، تابستان ۱۳۹۳، شماره ۲۲، ص٤۹-٦٦
تهرانی، شیخ آقابزرگ، الذریعة الی تصانیف الشیعة، نشر اسماعیلیان، قم، ۱٤۰۸ق
جعفریان، رسول، اختلاف نظر فقها در مسأله غنا در دوره صفوی، نشریه پژوهش و حوزه، پاییز ۱۳۷۹، شماره ۳، ص۹۱-۱۲۳
جعفریان، رسول، صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۷۹
جعفریان، رسول، پژوهشی در رساله‌های نماز جمعه دوران صفویه، نشریه نور علم، خرداد ۱۳۷۰، شماره ۳۹، ص۸۱-۱۲٤
الجنابی، قیس کاظم، ظاهرة الجنون فی الشعر الصوفی، نشریه المورد، ۲۰۰۹م، مجلد۳٦، شماره۲، ص۷٤-۸٤
حدیقة الشیعة، تصحیح صادق حسن زاده، انتشارات انصاریان، قم، چاپ سوم: ۱۳۸۳
دانش پژوه، محمدتقی، فهرست کتابهای اهدائی آقای سیّد محمّد مشکوة به کتابخانه دانشگاه تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵
دوستی، علیرضا، کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة، انتشارات دلیل ما، تهران، چاپ اول: ۱۳۹٦
ذاکری، علی اکبر، اخباری‌گری، پیدایش و پیامدها، نشریه حوزه، آذر و دی و بهمن و اسفند ۱۳۷۷، سال پانزدهم، شماره ۸۹ - ۹۰، ص۳۱۵-۳٦۹
زرگر اصفهانی، نجیب الدین رضا تبریزی، سبع المثانی، نسخه چاپ سنگی،کاتب: احمد بن الحاج محمد کریم التبریزی ، مطبع احمدی، شیراز، تاریخ کتابت و طبع: ۱۳٤۲ق،
سیاه کوهیان، هاتف، دیوانه‌نمایی و دیوانه‌نماها در مثنوی معنوی، نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، تابستان ۱۳۸۸، شماره ۱۵، ص۱۲۳-۱۵٦
سیاه کوهیان، هاتف، عقلاء المجانین و اطوار و کیفیت جنون آنها در فتوحات مکیه ابن عربی، نشریه ادبیات عرفانی و اسطوره شناختی، زمستان ۱۳۹۱ش، شماره ۲۹، ص۱-۱۸
شاردن، ژان، سفرنامه، مترجم: یغمایی، اقبال، توس، تهران، ۱۳۷۲

شاملو، ولی‌قلی بن داودقلی، قصص الخاقانی، مصحح: حسن سادات ناصری، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵

عادل‌زاده، علی، بررسی کتاب نصیحةالکرام و ارتباط آن با میرلوحی، ۱۳۹۷/۱۱/۱۴، نشر الکترونیک در وبلاگ آثار[1]: http://alasar.blog.ir/1397/11/14/nasihah

عادل‌زاده، علی، موقعیت تاریخی تألیف حدیقة الشیعة، نشر الکترونیک در وبلاگ آثار: ۱٤۰۰/٥/۱۷، http://alasar.blog.ir/1400/05/17/Hadiqah1

عباسی، حبیب الله و هاشمی، مینودخت، جنون شبلی به مثابه نقاب (استفاد شبلی از جنون برای بیان مفاهیم و اندیشه های صوفیانه)، نشریه زبان و ادبیات فارسی، بهار و تابستان ۱۳۹۳، شماره ۷۶، ص۵۱-۷۰

عصام، معین الدین محمد بن نظام الدین محمد، نصیحة الکرام و فضیحة اللئام، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش۸۶۰۳۹، کاتب: ابن عبد الجواد الکاظمی، محمّد مؤمن، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳ق

علیزاده، ناصر و محمدی، فرهاد، مطالعه گفتارهای شخصیت دیوانگان در مثنویهای عطار بر اساس رابطه آنان با مخاطب، نشریه پژوهشهای ادبی، تابستان ۱۳۹٤، شماره ٤۸، ص۱۱۹-۱٤٦

فقیه قمی، جعفر بن احمد بن علی، جامع الأحادیث و یلیه العروس، الغایات، المسلسلات، الاعمال المانعة من الجنة، نوادر الأثر فی علی خیر البشر، محقق: حسینی نیشابوری، سید محمد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، مشهد، چاپ دوم: ۱٤۲۹ق

فولادی، محمد؛ احدی، علی، بررسی شخصیت، احوال، آثار و سبك اشعار مؤذّن خراسانی، همایش بین المللی شرق شناسی، تاریخ و ادبیات پارسی، ۱۳۹۵

کرمانشاهی، آقا محمد علی، خیراتیه، مؤسسه علامه وحید بهبهانی، قم

مجذوب تبریزی، محمد، الهدایا لشیعة أئمة الهدی، محقق: درایتی، محمد حسین و قیصریه ها، غلامحسین، دار الحدیث، قم، چاپ اول: ۱٤۲۹ق

مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، دار إحیاء التراث العربي، بیروت، چاپ دوم: ۱٤۰۳ق

محرابی، سعید، تذکرة الأولیاء محرابی کرمانی یا مزارات کرمان، تصحیح: هاشمی، سید محمد، به اهتمام حسین کوهی کرمانی مدیر روزنامه نسیم صبا، چاپخانه مجلس، چاپ اول: ۱۳۳۰

محمد طاهر قمی، تحفة الأخیار، تحقیق: داود الهامی، مدرسة امیر المؤمنین-مطبوعاتی هدف، چاپ اول: ۱۳٦۹

محمد هادی سبزواری، ابن میرلوحی، اصول العقائد و جامع الفوائد، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۲۰۸۲۶۷

مردانی، فیروز، مؤذن خراسانی، شاعر اهل بیت و عارف بزرگ سلسله ذهبیه، نامه فرهنگستان، تابستان ۱۳۸۷،

۱. متأسفانه مطالب این وبلاگ درباره حدیقةالشیعة و میرلوحی، بدون اطّلاع و اجازه نگارنده و حتّی بدون ارجاع کامل، در کتابی به نام تطهیر الشریعة عن حدیقةالشیعة منتشر شده است

ش۳۸، ص۶۳-۷۵

مشهدی، محمد علی مؤذن خراسانی، تحفه عباسی، مخطوط، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۳۷۳۶۸۸، شماره مدرک: IR10-50750

مشهدی، محمد علی مؤذن خراسانی، دیوان اشعار، نسخه خطی، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ثبت: ۶۲۸۹۹، کاتب: محسن دستگیر، تاریخ کتابت: ۱۳۱۲ق

میرلوحی، سیّد محمد سبزواری، ادراء العاقلین و اخزاء المجانین، مخطوط، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره مسلسل: ۳۸۹

میرلوحی، سیّد محمد سبزواری، کفایة المهتدی، مخطوط، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، مجموعه اهدایی سید محمّد مشکوة، ش۶۱۹، کاتب: ابن شیخ عبد الجواد الکاظمی، محمّد مؤمن، تاریخ کتابت: ۱۰۸۳ق

نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، محقق: قوچانی، عباس، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم: ۱۹۸۱م

نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، کتابفروشی فروغی، ۱۳۴۴

نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، مؤسسة آل البیت علیهم السلام، قم، چاپ اول: ۱٤۰۸ق

وحید قزوینی، محمدطاهر بن حسین، تاریخ جهان آرای عباسی، مصحح: میر محمد صادق، سعید، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳

هدایت، رضا قلی خان، روضة الصفای ناصری، ۱۲۷۰ق